۲۳

1988-1991

فایل 48

دوست بهنام الحاحی عزیز

نمی‌دانم چرا نامه‌ات منقلبم کرد. هیچ دوست نمی‌دارم کسی مرا "احساساتی" کند. یادم می‌آید سالها پیش، شاید بیش از بیست سال، با شنیدن شعر "گیاه وحشی کوهم" را گفتم که اینطور پایان می‌گیرد: "مرا نوازش و گرمی به گریه می‌آرد. مرا به گریه میار". این شعری که خودم هم نمی‌پسندم، تا امروز بارها و بارها چاپ شده است. می‌گویند ظفر نوش کشید - سعید مجیدی در آخرین لحظات زندگی‌اش در بیمارستان این بیت را خوانده و گریه کرده است. که "گر زیستن دگر بماندن ابد" آنگار من است و از جهتی هم این شعر را دوست نمی‌دارم. بگذریم...

و اما هیچ جای افسوس نیست که مرا در آمریکا ندیده‌اید. البته بهار شد. عکس ۳ نفری شما را مانند هزار آفتاب را در سیمرغ دیدم و برداشتم تا جداگانه نگه دارم چون هر سه شما دوستان من هستید و چقدر عزیز. مسأله ۳ مهندس... خیام و... که در "الفبا" نوشته شده بود، این را بیادم آورد که من و دو دختر دیگر صد سال پیش، هم در مدرسه همین عنوان ۳ را روی خودمان گذاشته بودیم که من در خاطراتم به آن اشاره کرده‌ام و حالا آن دو مهندس دیگر من در کالیفرنیا هستند که امروز صبح یکی از آنان تلفنی التماس می‌کرد که بروم پیش او. ۳ سال پیش آنجا بودم. بنابراین دوست عزیز، از دعوت پرمحبت شما صمیمانه سپاسگزارم. شاید بهار بیایم تا برنامه‌ای که شما در نظر دارید و چیزی درباره آن نگفته‌اید را با هم اجرا کنیم. در این سفر که گذشت و هدف تشکیل گردهمائی زنان شاعر بود، من حداقل وقت را برای خودم در نظر گرفتم که آنجا بمانم چون تازه از یک سفر دور و دراز برگشته بودم و در لندن کار داشتم.

موضوع دیگر که شما پیشنهاد کرده‌اید سرودن ۱۰۰ دوبیتی است که به همت و هنر شما چاپ شود. فکر زیبائی است. شعر و نقاشی. چه بهتر از این؟ اما من هیچوقت رباعی ننوشته‌ام و چندان تمایلی هم نداشتم. یک وقت دوبیتی‌هایی پشت هم می‌نوشتم (بجای این ~~نوشتن~~ نوشتن، بایستی بگویم سرودن یا گفتن) فقط چند تا که هست. وقتی نامه شما را باز کردم و خواندم "احساساتی" شدم و چند چیز زیر عنوان «هیهو» که از واژه هیاهو یا هایکو درست کرده‌ام گفتم. که اگر جلوی خودم را نگرفته بودم یک کتاب می‌شد و حالا که هفته‌ای از آن حالت می‌گذرد، شگفت‌زده‌ام که چرا این کار را نکرده‌ام. در هر صورت «هیهو» را برایتان می‌فرستم. شاید این نام، فاشگر حالات درونی و روحی آن لحظه من بوده باشد.

الحاحی عزیز، از محبت‌های شما شادم و برای شما موفقیت و روزهای درخشان آرزو می‌کنم.

دوستدارت
ژاله

لندن ۲۹ ژانویه ۱۹۹۱